

مقاله علمی

مقدمه‌ای تاریخی بر مردم‌شناسی ایل مَماسن (ممسنی)

جلال یوسفی^۱

(تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۳/۱۰، تاریخ تأیید: ۱۴۰۱/۰۱/۱۴)

چکیده

این پژوهش درباره یکی از ایل‌های بزرگ عشایر ایران یعنی ایل مَماسن (ممسنی) است. در این پژوهش از روش اسنادی برای گردآوری داده‌ها و از روش تحلیلی-تاریخی برای تحلیل استفاده شده است. تاکنون آنچه به ممسنی و منشأ آن مربوط می‌شد، به نوشته حمدالله مستوفی منحصر می‌گردید که ریشه این ایل را جبل‌السماق سوریه و ناحیه شامات معرفی می‌کند که در اوایل قرن ششم وارد ایران شده‌اند. اما نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که ممسنی‌ها عبارت‌اند از: ۱- براهویی ممسنی گروهی از ممسنی‌ها هستند که به زبان بلوچی هم صحبت می‌کنند و بزرگ‌ترین ایل بلوچ در کشور پاکستان هستند و بیشتر به نام «محمدحسینی» مشهورند. بعضی از آن‌ها هم در جنوب افغانستان زندگی می‌کنند، ۲- سیستانی ممسنی شامل طوایف سربندی، شهرکی، جر، بزی، جهان تیغ، بامدی، نوری، قزاق، پیری و نخعی، ۳- بلوچ ممسنی، شامل شهبخش (اسماعیل زهی)، هاشم زهی و نوشیروانی، ۴- کرد ممسنی، شامل ایل سنجایی ممسنی تبار در ایران و ممسنی کرد در عراق و سوریه، ۵- لر ممسنی در استان فارس، کهگیلویه و بویراحمد و بختیاری.

کلیدواژه‌ها: بلوچ ممسنی، سیستانی ممسنی، کرد ممسنی، ممسنی فارس، لر

۱ مدرس دانشگاه و پژوهشگر مطالعات توسعه روستایی، تهران، ایران yousefi1442@gmail.com

مقدمه

تاکنون آنچه درباره منشأ ایل ممسنی در نوشته‌ها دیده می‌شد، به نوشته حمدالله مستوفی منحصر می‌گردید. او آغاز و ظهور این ایل را در اوایل قرن ششم و شروع آن را از جبل‌السماق سوریه و ناحیه شامات معرفی می‌کند. برای آگاهی از اینکه این مطلب چه میزان صحت دارد، به پژوهش و کندوکاو بسیار زیادی نیاز است. اما آنچه در حال حاضر می‌توان گفت، این است که پذیرش این نظر، به آسانی برای محققان این رشته قابل قبول نیست. زیرا شواهدی وجود دارد که سابقه این ایل (حال با هر نام و نشان دیگری) دارای قدمتی بسیار زیادتر از گفته مستوفی در این منطقه است. بر همین اساس، در ادامه این مقاله ضمن برشمردن ساختار و سلسله‌مراتب عشایری این ایل در فرایند تاریخی، تحولات سیاسی-اجتماعی این ایل نیز بررسی می‌شود.

سابقه تاریخی

براهویی ممسنی

این طایفه از دوران بسیار گذشته تا اواخر دوره قاجار از طوایف قوی سیستان و بلوچستان بوده است که به دلیل تشکیل اتحادیه‌ای از طوایف مختلف در دوران افشاریه، اوج قدرت‌شان بود که بر بخش وسیعی از این منطقه حکومت می‌کردند.

پس از شکست طوایف بلوچ از مسعود غزنوی (۴۲۱-۴۲۳ ه.ق.، ۱۰۳۰-۱۰۴۱ م.) مهاجرت آنان به بلوچستان آغاز شد، ولی طایفه براهویی در ناحیه کلات، جلوی هجوم آنان را گرفتند. در اواخر قرن یازدهم و اوایل قرن دوازدهم م. خانواده‌هایی از راجه‌های هند در قسمتی از بلوچستان (که در حال حاضر جزء کشور پاکستان است) حکومت داشته‌اند. آخرین راجه برای سرکوبی مهاجمان افغانی از طایفه براهویی کمک درخواست کرد. براهویی‌ها پس از دفع حمله افغانی‌ها دارای قدرت و نفوذ زیادی شدند. پس از مدتی راجه را از حکومت خلع و رئیس خود عبدالله‌خان را به حکومت منصوب کردند (جانب‌اللهی، ۱۳۶۲: ۱۴۴).

در سال ۱۱۴۳ ه.ق. اشرف‌خان از نادر شکست خورد و فرار کرد. او به دست ابراهیم‌خان، پسر عبدالله‌خان براهویی با همراهانش به قتل رسید. بنابراین نادر شاه، خان براهویی را در سمت خود ابقا کرد (قدوسی، ۱۳۳۹: ۱۰۵).

پس از کشته شدن عبدالله‌خان در جنگ با نواب سِند، ابراهیم‌خان پسر عبدالله‌خان، قدرت را به دست گرفت. برادر عبدالله‌خان پس از بازگشت از هند، پسر عبدالله‌خان را کشت و خود که

ناصرخان (یا نصیرخان) نام داشت، حاکم کلات شد. ناصرخان کلات را مرکز حکومت کرد و پس از قتل نادرشاه مطیع احمدخان ایرانی شد. او در سال ۱۱۷۱ ه.ق. درگذشت و پس از او پسرش محمودخان به حکومت رسید. محمودخان نیز در سال ۱۲۳۶ فوت کرد و پسرش مهربان‌خان به جای پدر نشست (جانب‌اللهی، ۱۳۶۲: ۱۳۶).

از سال ۱۸۵۹ به بعد مهربان‌خان حاکم کلات، بر علیه دولت طغیان کرد و طوایف تحت امرش به سیستان و نواحی مجاور تجاوز کردند. هنگامی که دولت ایران نیروهایش را مأمور تأمین امنیت بلوچستان کرد، با مخالفت دولت انگلیس روبرو گردید. در سال ۱۲۵۴ ه.ق. در جنگ بین انگلیس و افغانستان، مهربان‌خان در گردنه «بولان» جلوی قشون انگلیس را گرفت و در جنگی با آن‌ها مهربان‌خان و حدود ۴۰۰ نفر از افرادش به قتل رسیدند و کلات به تصرف انگلیسی‌ها درآمد.

پس از مرگ مهربان‌خان پسرش ناصرخان دوم جانشین او شد. او از طرفداران انگلیسی‌ها بود و حتی مشاور انگلیسی هم داشت. ناصرخان توسط مخالفانش مسموم شد و فوت کرد. پس از او خدادادخان حاکم کلات شد. در سال ۱۸۶۳ م. در یک انقلاب، خدادادخان معزول و شیردل‌خان پسرعموی او حاکم کلات شد. اما او به دست یک نفر افغانی کشته شد و مجدداً خدادادخان روی کار آمد (همان، ۱۳۸-۱۳۷).

پس از تجزیه بخشی از سرزمین ایل یاراحمد زایی و جالسک توسط انگلیسی‌ها از ایران، از قدرت طایفه براهویی در کلات کاسته شد. عده‌ای به سیستان کوچ و با طایفه سربندی هم پیمان شدند. در دوره معاصر رئیس این طایفه در سیستان و سفیدآبه سردار جمعه‌خان براهویی بوده و پس از او پسرش سردار رحمان‌خان جانشین او شد و پس از درگذشت رحمان‌خان، برادرش سردار سپندخان رئیس طایفه براهویی شد (افشار، ۱۳۴۵: ۱۰۲). از نظر وجه تسمیه، برخی نویسندگان، براهویی را تحریف ابراهیم می‌دانند.

از نظر اصل و نسب آنان با ممسنی‌های فارس از یک ریشه‌اند. در میان عشایر بلوچ دو عشیره دیگر کرد به اسم ماماسنی هستند (مردوخ کردستانی، ۱۳۵۳: ۱۱۱). بعضی از تیره‌های ممسنی یا ماماسنی (رستم) خود را از اخلاف رستم پهلوان ملی ایران می‌دانند و از سوی دیگر براهوئیان سیستان ماماسنی یا ممسنی را شعبه‌ای از طایفه خود برمی‌شمارند (اوژن، ۱۳۵۶: ۳۴۴).

زبان براهویی

زبان براهویی یکی از زبان‌های دراویدی است. مردم براهویی که عمدتاً در جنوب پاکستان زندگی می‌کنند، به این زبان سخن می‌گویند. این زبان در اصل زبان مادری طوایف براهویی در قوم بلوچ است. در حال حاضر نیز عده معدودی در ایران به زبان براهویی تکلم می‌کنند. این گروه همه در مناطق کوهستانی زندگی می‌کنند. این زبان ریشه دراویدی دارد و در اصل از جنوب هندوستان است.

طوایف براهویی‌های پاکستان

طوایف براهویی‌های پاکستان عبارت‌اند از: محمدحسینی (شامل کاهالائژی، مزارژی، هارونی، شیخ حسینی، مردان شهی، شهدادائژی، کولاچی، اسماعیلی، اسمعیلی راج، زنگیانی، شاه‌زئی، یوسفی، شیروزی، زیرکانی، درکانی، عیدوزئی، یگیاھی، کیسیازی، مندوزئی، سیاهی‌زئی، قهار زئی، شاهوزئی، حسینی).

مهم‌ترین تیره‌های این طایفه که در سیستان، خاش و سفیدآبه زندگی می‌کنند، عبارت‌اند از: براهویی، بلوچ‌خان زایی، شهمرادزایی، ایلجاری، محمدحسینی، دورازایی، موسی‌زایی، جنگی زایی، عیسی‌زایی، مستان‌زایی، شاه‌زایی، باگی‌زایی، عبدوزایی، منیگل، پیروزفر، مرادزایی، سالارزایی (جانب‌اللهی، ۱۳۶۲: ۱۴۷).

از جمله رخدادهای مهم طایفه براهویی می‌توان جنگ ممسنی براهویی با طایفه وزیری افغان در زمان ناصرالدین شاه قاجار به رهبری سردار جمعه‌خان براهویی را بیان کرد.

طوایف مختلف ممسنی‌تبار ساکن در سیستان و بلوچستان ایران، به زبان‌های بلوچی و سیستانی سخن می‌گویند. ایل ممسنی یا محمدحسینی مستقر در بلوچستان پاکستان به زبان‌های بلوچی، براهویی و اردو، و ممسنی‌های جنوب افغانستان به زبان‌های بلوچی، فارسی و پشتون صحبت می‌کنند.

بخشی از ممسنی‌های سیستانی در زمان هخامنشیان در استان فارس ساکن شدند و در طول هزاران سال روابط بین ممسنی‌های فارس و سیستان ادامه داشت. در دوره صفوی ایل ممسنی مقیم استان فارس قدرتمندترین ایل جنوب ایران بود. در زمان شاه‌عباس کبیر در حدود بیست هزار ممسنی تحت رهبری «سردار محمدخان ممسنی» از استان فارس به سیستان و بلوچستان مهاجرت کردند. براهویی‌های ممسنی‌تبار سیستان و بلوچستان، بازماندگان همان مهاجران هستند

که به دلیل سکونت بین قوم براهویی، با گذشت زمان، زبانشان تغییر کرده است و براهویی نامیده می‌شوند.

تاریخ سیاسی براهویی‌ها از زمان نادرشاه شروع می‌شود. اشرف افغان پس از شکست از نادر و در حین فرار به سوی افغانستان به وسیله ابراهیم‌خان براهویی کشته شد. نادر پس از رسیدن به حکومت ایران، نصیرخان براهویی را به حکومت بلوچستان منصوب کرد. بعد از قتل نادرشاه در سال ۱۱۶۰ ق. نصیرخان براهویی به کمک شهبازخان ممسنی حکومت محلی مقتدری در بلوچستان تشکیل داد.

اکثر براهویی‌های مقیم سیستان ایران، از تیره‌های ایل ممسنی هستند و در سیزده سال اخیر از متحدان طوایف سیستانی هم‌تبار خود، یعنی شهرکی‌ها و سرابندی‌ها بوده‌اند.

سردار علی‌خان حاکم بومی سیستان از طایفه سرابندی ممسنی، در سال ۱۲۶۹ ق. پرچم ایران را بر فراز مرکز حکومتی‌اش در سکوه سیستان برافراشت. در سال ۱۲۸۴ ناصرالدین شاه به دنبال بروز درگیری بین سران خاندان سرابندی، با اعزام لشکری به سیستان، تعدادی از بزرگان سرابندی و شهرکی را دستگیر و به تهران تبعید کرد و حکومت این ناحیه را به امیر علم‌خان حشمت‌الملک سپرد.

در سال ۱۲۸۷ حکومت ناصرالدین شاه رأی کمیسیون مرزی ایران و افغانستان با حکمیت انگلیسی‌ها را در خصوص تقسیم سیستان بین ایران و افغانستان پذیرفت و سرسپردگی حکومت قاجار به بیگانگان را اثبات کرد.

با اینکه امیران خاندان علم برای سیستانی‌ها حاکمانی بیگانه و غاصب محسوب می‌شدند، مردم سیستان برای حفظ امنیت منطقه و پاسداری از مرزهای ایران که همواره در معرض حملات راهزنان افغانی قرار داشت، ناچار به همکاری با حکومت قائلان و سیستان بودند. یکی از آنها سردار جمعه‌خان براهویی بود. سردار جمعه‌خان با کمک نفرات تحت فرمان خود که بیشترشان از تیره‌های براهویی ممسنی بودند، به مدت ۶۰ سال آرامش و امنیت را در منطقه وسیعی برقرار کرد که از زاهدان تا قائلان گسترده بود. او در آغاز کار، فرماندهی واحد قره‌سواران را بر عهده داشت (مالکی، ۱۳۸۷).

سیستانی ممسنی

سیستانی ممسنی، شامل طوایف سربندی، شهرکی، جر، بزی، جهان تیغ، بامدی، نوری، قزاق، پیری و نخعی است. سرابندی‌ها ظاهراً از اولاد مالک اشتر نخعی هستند که در زمان خلافت

عمر به ایران آمده‌اند. ابتدا با نام نخعی در کردستان اسکان یافتند، ولی بعدها به منطقه اراک امروزی کوچ کردند و در کوه‌های سربند استقرار یافتند و به‌همین لحاظ به سربندی معروف شدند. آنان در این منطقه با توجه به شرایط آب‌وهوایی به دامداری مشغول شدند.

با حمله مغول، سربندی‌ها از آنان شکست خوردند و بیشتر آنان به فارس کوچ کردند. در فارس به دو دسته تقسیم شدند. گروهی با همراهی فردی به «نام محمدحسن» در شیراز اقامت کردند که به ایل محمدحسینی یا ممسنی (ماماسنی) معروف شدند و دسته دیگر به کرمان رفتند و به دو دسته تقسیم شدند. دسته‌ای که تحت ریاست ابراهیم حارث بودند، به ابراهیمی و به مرور زمان به براهویی مشهور شدند. آنان از کرمان به بلوچستان رفتند و عده‌ای از آنان به افغانستان کوچ کردند.

گروهی دیگر در بم با همان نام «سربندی» در جبال بارز سکنی گزیدند و عده‌ای نیز به کوه لخشک لار یزد اطراف زاهدان، خاش و سیستان رفتند و در آنجا ساکن شدند (جانب‌اللهی، ۱۳۶۲: ۱۴۶).

طوایف سربندی یک دوره طولانی از قدرتمندترین طوایف سیستان و از وابستگان طایفه براهویی بوده‌اند. این طایفه همراه با نادرشاه در تسخیر هندوستان شرکت داشتند و بعدها در حکومت نادرشاه، فراز و فرودهایی داشتند تا اینکه با رها کردن خانه‌به‌دوشی به زندگی کشاورزی رو آوردند.

با کشتن امیر قنبرخان توسط نادرشاه، پسرش امیر کوچک‌خان علیه نادر قیام کرد و لشکر علی قلی‌خان را تار و مار کرد. امیر کوچک‌خان پس از این جریان به کرمان برگشت و در ماهان مریض شد و درگذشت. بعد از او پسرش غلامشاه‌خان در سال ۱۷۴۷ م. برابر با ۱۱۲۶ ش. رئیس طایفه سربندی شد (همان، ۱۵۲-۱۵۰).

بعد از غلامشاه پسرش محمدرضاخان اول در سال ۱۷۹۱ م. برابر با ۱۱۷۸ ش. در رأس طایفه قرار گرفت. او از «سه‌کوهه» به «دولت‌آباد» نقل مکان کرد. بعد از فوت وی پسرش امیرخان به ریاست طایفه انتخاب شد و پس از او هم محمدرضاخان دوم روی کار آمد. بین سردار علی‌خان و لطفعلی‌خان بر سر جانشینی اختلاف درگرفت. سردار علی‌خان، لطفعلی‌خان را کور کرد و جانشین محمدرضاخان شد. سردار علی‌خان در سال ۱۲۳۲ ش. با ۵۰۰ سوار به تهران، نزد ناصرالدین شاه رفت و شاه دخترعموی خود را به زنی به سردار علی‌خان داد و او را

ملقب به «حسام‌السلطنه» کرد (همان، ۱۵۶). علی‌خان سرابندی به دست برادرزاده خود به نام تاج محمدخان به قتل رسید و خود حاکم سیستان شد، ولی پس از مدتی دستگیر و سپس متواری گردید و در کویته پاکستان درگذشت (محمود، بی‌تا: ۹۹۶).

بعد از تاج محمدخان، میرعلم‌خان حشمت‌الملک والی سیستان شد. پس از تاج محمدخان پسرش سردار پردل‌خان به‌جای وی منصوب شد و با تقویت حکومت مرکزی در سیستان این طایفه از قدرتش کاسته شد و بر عکس بر قدرت خاندان علم که با دولت روابط حسنه‌ای داشت، افزوده شد. سردار پردل‌خان در سال ۱۳۰۱ ش. درگذشت و پس از او پسرش سردار محمدرضاخان پردلی جانشین او شد. او تا تاریخ چهارم آبان ماه ۱۳۶۵ که فوت کرد، رئیس طایفه سرابندی بود.

سردار محمدرضاخان پردلی در سال ۱۳۲۰ به اتفاق مرحوم آیت‌الله شریفی علیه دولت قیام کردند. قیام آنان توسط دولت سرکوب شد و محمدرضاخان بیش از ۳۸ سال در زمان حکومت رضاشاه و پسرش در زندان و تبعید به سر برد. سپس مورد عفو قرار گرفت و به سیستان برگشت. از مهم‌ترین تیره‌های این طایفه می‌توان پردلی، مالکی، شیبیک، هاشم‌زایی، تاج محمدی، نخعی و محمدحسینی را بیان کرد.

طایفه شهرکی

طایفه شهرکی یکی از طوایف بزرگ سیستان است که در گذشته از متحدان براهویی و سرابندی بوده است. این طایفه در سراسر سیستان، بلوچستان، خراسان، مازندران، کرمان (بم و زرنند، نرماشیر و پروات) زندگی می‌کنند.

طایفه شهرکی همراه با طوایف براهویی و سرابندی، بخشی از ایل ممسنی استان فارس بوده‌اند که در زمان حمله اعراب مسلمان در آنجا ساکن بوده‌اند. شهرک ممسنی مرزبان پارسی پس از جنگی بزرگ با اعراب کشته شد.

از طوایف مهم و معتبر شهرستان بم می‌توان سیف‌الدینی را بیان کرد که از اعقاب طایفه شهرکی هستند. کریم‌خان زند، حکومت بم و نرماشیر را به سردار محمدحسین‌خان سیستانی معروف به «علم‌اژدها پیکر» فرزند میرسیف‌الدین شهرکی واگذار کرد. او در زمان زندیان تصمیم گرفت به کمک اعظم‌خان افغان کرمان را تصرف کند. او از لطفعلی‌خان زند کمک خواست، ولی قبل از آن در سال ۱۲۰۶ ه.ق. فوت کرد. پس از او پسرش جهانگیرخان به جانشینی او انتخاب

شد. او با کمک لطفعلی خان زند و محمدخان پسر اعظم خان افغان به کرمان حمله کرد، ولی با محاصره کرمان توسط آقا محمدخان آنان به سوی بم عقب‌نشینی کردند. آقا محمدخان، حیدرخان، جهانگیرخان، شرف‌الدین خان، پسران محمدحسین خان سیستانی را کور کرد و به تهران فرستاد (موسوی نامی اصفهانی، ۱۳۶۳: ۳۹۵). از جمله سران این طایفه می‌توان امیریگ خان، هاشم خان، محمدحسین خان، سردار محمدعلی خان شهرکی را نام برد (جانب‌اللهی، ۱۳۶۲: ۱۶۰-۱۵۸).

طایفه سرابندی دارای تیره‌های متعددی است که عبارت‌اند از: شهرکی‌های ده میرزا محمد، فرزندان رند بلوچ خان (بلوچ سلطان)، جماعت شهرکی ده سوخته که از تیره سیاهک‌اند، شهرکی‌های بولاغ که در بهرام‌آباد و قلعه کنگ مستقرند، شهرکی‌های تراقونی که جنب آس قاضی ساکن هستند، شهرکی‌های کته لوک، شهرکی‌های منطقه راز و شهرکی‌های ساکن در شهرستان سرخس.

بلوچ ممسنی

نادرشاه افشار برای کوچ بلوچ‌ها عده‌ای نظامی را به بلوچستان اعزام کرد. در میان این نظامیان فردی به نام «محمدحسین لر شیرازی» حضور داشته است. پس از اتمام کوچ بلوچ‌ها، محمدحسین همراه با گروهی از نظامیان در بلوچستان ماندگار شد. محمدحسین لر شیرازی که از طایفه ممسنی فارس بوده است، با خواهر ولی خان نفیر، از بزرگان خاران که اکنون جزء بلوچستان پاکستان است، ازدواج کرد. او صاحب فرزندان شد و یکی از پسرانش صاحب فرزندی شد که اسماعیل نام داشته است.

اسماعیل پس از بزرگ شدن متوجه شد که جدش محمدحسین لر شیرازی از طایفه ممسنی فارس بوده است. بنابراین تصمیم گرفت به آن منطقه مهاجرت کند. هنگام عبور از دزداب (زاهدان فعلی) رئیس طایفه «نوتی زهی» او را میهمان کرد. از آنجا که آن سال از نظر غذایی سال سختی بوده است، اسماعیل به شکار رفت و با تفنگ فتیله‌ای خود تعدادی شکار صید کرد و با خود به خانه آورد. رئیس طایفه نوتی زهی با دیدن شجاعت اسماعیل دختر خود را به عقد او درآورد. اسماعیل و همسرش دارای شش فرزند به نام‌های فقیر، بلوچ، دارو، رادو، جمشید و کمبر (قنبر) شدند که اکنون شش تیره این طایفه به اسم آن‌هاست. نام طایفه اسماعیل زایی نیز از نام جدشان گرفته شده است.

اسماعیل در حمله طایفه نوشیروانی‌ها به قتل رسید. بلوچ که از همه پسرهای اسماعیل شجاع و دلیرتر بود، ضمن گرفتن انتقام خون پدرش، طایفه نوشیروانی را ملزم به رعایت حقوق آنان کرد. پس از پدر، بلوچ به جای پدر به ریاست طایفه انتخاب شد. پس از سه پشت، سردار بلگاک از جانشینان بلوچ و از سرداران طایفه اسماعیل‌زهی شد. او نفوذ زیادی داشت. پس از درگذشت او پسرش جهل سرپرست طایفه گردید و در زمان ریاستش با دولت مرکزی رابطه حسنه‌ای داشت. بدین لحاظ، دولت نیز او را از سالانه معاف کرد (مرکز پژوهش خلیج فارس و دریای عمان، ۱۳۵۴: ۸۱). پس از سردار «جهل» پسرش سردار «جمعه‌خان» (جماخان) به ریاست طایفه انتخاب شد. در همین ایام جنگ جهانی اول شروع شد و انگلیسی‌ها تا زاهدان راه‌آهن کشیده بودند. به دستور دولت مرکزی، سردار جماخان با انگلیسی‌ها مبارزه کرد که تعدادی از جمله شش برادرش شهید شدند و ۳۵ نفر از انگلیسی‌ها هم کشته شدند (سایکس، ۱۳۶۳: ۱۲). سپس انگلیسی‌ها وانمود کردند که طایفه اسماعیل‌زهی علیه دولت به جنگ برخاسته و با یکسری کارهایی دولت را مجاب کردند و دولت هم برای سال‌ها سردار جماخان و طایفه‌اش را به استان فارس تبعید کرد و زیر نظر گرفت^۱.

۱ این نوشته از طرف یکی از نوادگان محمدحسین لر شیرازی چند سال پیش برای اینجانب (جلال یوسفی) ایمیل گردید: «با سلام خدمت شما، خوشحال میشم بتوانیم به هم کمک کنیم. من نیز پیرو این قضیه خیلی تحقیق کردم و تا مهاجرت محمدحسن لر شیرازی اطلاعات کاملی دارم، ولی به قبل از ایشان اطلاعاتی ندارم و به خاطر برد مسافت امکان تحقیق بسیاری نیز ندارم. ولی اینکه محمدحسن‌خان از ممسنی شیراز بوده پس باید از یکی از چهار طایفه ممسنی (بکش، جاوید، رستم، دشمن زیاری) باشد و احتمالاً بزرگان این ۴ طایفه باید مانند ما شجره‌نامه داشته باشند که فکر کنم گشتن به دنبال محمدحسن‌خان در شجره‌نامه آنها روش ساده‌تری باشد. ولی درباره ما اسماعیل اسم نوه محمدحسن‌خان هست. اسماعیل دارای ۶ فرزند بوده است که نوادگان آنها شش طایفه را تشکیل می‌دهند که اکنون این شش طایفه در ایران، پاکستان، افغانستان سکونت دارند (از نسل محمدحسن‌خان طایفه‌ای در ترکمنستان سکونت ندارد). در جریان خلع سلاح عشایر در زمان پهلوی طایفه اسماعیل‌زهی سلاحشان را تحویل ندادند و شاه برای خاتمه دادن به هرج و مرج، به این طایفه اجازه حمل سلاح داد و دستور داد تا نام خانوادگی این طایفه نیز به شه بخش تغییر یابد. من هفدهمین نواده مستقیم «بلوچ» فرزند «اسماعیل» نوه «محمدحسن‌خان» هستم. میشه نواده بیستم محمدحسن‌خان. درباره بعد از محمدحسن‌خان هر سؤالی یا ابهامی دارید من در خدمتتون هستم. می‌توانم هر اطلاعاتی خواستید با جزئیات در اختیارتان بگذارم و درباره شجره‌نامه که فرمودید. من شجره خودم را دارم. نام اجدادم تا محمدحسن‌خان. ولی تهیه شجره‌نامه جامع (با جزئیات و شاخه‌ها) شش طایفه هر چند به دلیل اینکه این شش طایفه یک خان دارند، امکان‌پذیر هست. اما کاری وقت‌گیر و هزینه‌بر است. درباره قبل از محمدحسن‌خان شما می‌توانید اطلاعاتی به دست آورید؟ اینکه محمدحسن‌خان از کدام طایفه بوده بسیار برای من مهم است.

در حال حاضر اسماعیل‌زهی‌ها به «شه‌بخش معروفند و علت آن این است در هند فرزند سردار جماخان به نام «جلال‌الدین» چند تن از نیروهای انگلیس را بکشت. به‌همین دلیل حکومت انگلیسی هند، سردار جماخان را احضار نمود و به وی گفت: شما دو راه دارید، یا اسارت ما را قبول کنید، یا به ایران تحویل‌تان می‌دهیم که سردار جماخان بدون مکث جواب داد: حال که قرار است کشته شوم بهتر است جسد من را کفتارهای ایران تکه تکه کنند تا کفتارهای دهلی. در نتیجه حکومت هند سردار جماخان را تحویل ایران داد و او از مرزبانی زاهدان به تهران فرستاده شد. سرانجام سردار ملک‌شاه‌خان نارویی به تهران رفت و ضمانت وی را نمود و محمدرضا شاه او را به خاطر وطن‌دوستی بخشید و بعد از آن طایفه «اسماعیل‌زهی» به «شه‌بخش» تغییر نام داد» (همتی، ۱۳۸۸).

کرد ممسنی

کرد ممسنی شامل ایل سنجابی ممسنی‌تبار در ایران و ممسنی کرد در عراق و سوریه است. همتی در رابطه با کردان ممسنی می‌نویسد: طایفه کرد ممسنی از قبایل دیزه‌ای در منطقه سرگران کردستان عراق ساکن هستند و دو تیره به نام فقیه و اسماعیلی و بامند دارد. رئیس آن‌ها در سال ۱۳۲۷ ش. ابراهیم احمدآقا بوده است. وی همچنین از طایفه کرد شهرکی در کرمانشاه سخن به میان می‌آورد و احتمال می‌دهد که با شهرکی‌های سیستانی هم‌تبار باشند (همان).

ممسنی فارس

امروزه اغلب ممسنی را با نام ممسنی‌های فارس می‌شناسند. ممسنی‌های ساکن استان فارس، از چهار طایفه بزرگ رستم، بکش، دشمن‌زیاری و جاوید تشکیل می‌شود که هر کدام برای خود به قاعده یک ایل هستند.

قلمرو ایل ممسنی فارس

ایل ممسنی در غرب استان فارس و در شهرستان‌های ممسنی، رستم، بخش‌هایی از شهرستان‌های سپیدان (فارس) و بویراحمد (کهگیلویه و بویراحمد) سکونت دارد، اما به‌طور عمده قلمرو این ایل را شهرستان‌های ممسنی و رستم که در غرب این استان قرار دارند، به خود اختصاص می‌دهند. مرکز شهرستان ممسنی، شهر نورآباد (در ۱۵۰ کیلومتری شیراز مرکز استان فارس) و رستم، شهر مصیری در (۱۶۵ کیلومتری شیراز) است که در جاده شیراز به اهواز قرار

دارند. این دو شهرستان از نظر تقسیمات کشوری تابع استان فارس بوده و در جنوب غربی این استان واقع شده‌اند (یوسفی، ۱۳۹۲).

منشأ تاریخی

سرزمینی که اکنون در فارس ممسنی نام دارد، سابقه‌اش به تمدن عیلامی در هزاره‌های سوم، دوم و اول قبل از میلاد می‌رسد. در نقشه‌های هزاره سوم قبل از میلاد دژ تل اسپید و نام فهلیان آمده است که اولی اکنون روستایی در بخش مرکزی شهرستان رستم است که آثار به‌جامانده از آن دوران نیز در این روستا کشف شده است. دومی نیز شهر قدیمی فهلیان و یکی از روستاهای بزرگ شهرستان ممسنی است که آثار به‌جامانده از قدیم بسیار دارد و اخیراً باقی‌مانده‌های شهر بزرگی از دوران هخامنشیان با عنوان «لیدوما» چهارمین شهر هخامنشی در آن کشف شده است. نکته قابل توجه این است که در کشفیات باستان‌شناسی اخیر، سابقه تاریخی این دیار بسیار قدیمی‌تر از آن است که تاکنون درباره آن گفته و نوشته‌اند.

در بخشی از این مطالعات که هیئت مشترک باستان‌شناسان ایرانی و باستان‌شناسی از یکی از دانشگاه‌های استرالیا در ممسنی و به ویژه در دشت رستم انجام داده‌اند، شهرهای بسیاری در این منطقه کشف شده است. همچنین اکتشافات انجام‌شده در «غار بوف» یقه سنگر، قدمت فرهنگی این منطقه را به دوران انسان‌های کهن می‌رساند. از این غار آثاری به‌دست آمده است که نشان می‌دهد ۳۵ هزار سال قبل، انسان‌هایی در این غار می‌زیسته‌اند. باستان‌شناسان صنعت به دست آمده از این غار را «صنعت رستمی» نام‌گذاری کرده‌اند.

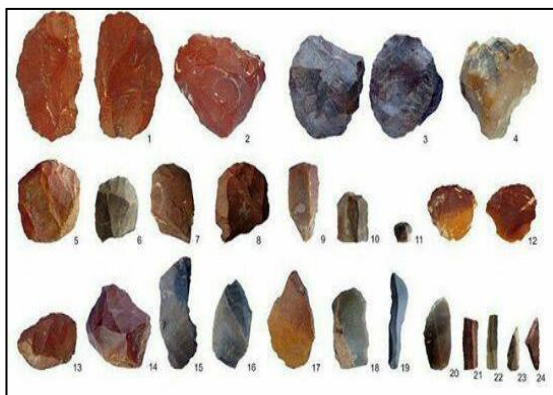
صنعت رستمی (دوران پارینه‌سنگی میانی و جدید)

غار بوف در شهرستان رستم فارس، جزء مشهورترین محوطه‌های دوره انسان‌های نئاندرتال‌ها و انسان‌های هوشمند، در خاور نزدیک به شمار می‌رود. یک باستان‌شناس آلمانی غار ۳۵ هزارساله رستم را مطالعه کرد. این غار که «غار بوف» نام دارد، در شهرستان رستم در منطقه «یقه سنگر» در هفت کیلومتری شهر «مصیری» مرکز «شهرستان رستم» استان فارس واقع شده است. نگارنده در آبان ماه ۱۳۹۶ خورشیدی از محوطه این غار دیدن کرد. مساحت این غار ۷۷ متر مربع است و با ۹۰۰ متر ارتفاع از سطح دریا، در دشت رستم قرار دارد. ابزارهای به‌دست آمده از کاوش‌ها در این غار، «سنت ابزارسازی رستمی» نام‌گذاری شده است.



شکل (۱): تصویر کاوش غار بوف در شهرستان رستم استان فارس

بر اساس مطالعه اخیر، «صنعت رستمی» مربوط به ۴۰ هزار تا ۳۵ هزار سال قبل بوده است. در نتیجه صنعت رستمی، یکی از نوآورترین صنایع سنگی و فرهنگ پارینه‌سنگی جدید در ایران و یکی از قدیمی‌ترین آن در این دوره است. در حالی که کاوش این غار هنوز به اتمام نرسیده است و با توجه به رسوبات دهانه غار، احتمال زیادی وجود دارد که نهفته‌هایی از دوران پارینه‌سنگی میانی در این غار وجود داشته باشد (یوسفی و حسین‌زاده کوهساری، ۱۳۹۶ و یوسفی و یوسفی، ۱۴۰۰: ۲۸-۲۷).



شکل (۲): تصاویر اشیایی از ابزارهای سنگی غار بوف در منطقه رستم فارس

به هر حال، منطقه کنونی ممسنی در دوران هخامنشیان جزء مناطق انزان (انشان) نشین بوده است و در دوره ساسانیان نیز این منطقه در حوزه کوره شاپور قرار داشته است (حبیبی فهلیانی، ۱۳۷۱: ۳۶-۳۷).

پس از اسلام واژه «انبوران» بر کل ممسنی اطلاق و شهر «نوبندگان» به‌عنوان مرکز آن انتخاب گردید. حدوداً بعد از قرن چهارم هجری واژه «شولستان» بر این منطقه اطلاق گردید که به عقیده یکی از محققان ایرانی از تبار ساسانیان هستند. به عقیده محقق مذکور در آن زمان قلمرو ممسنی ۱۰۰×۸۰ فرسنگ بوده است (صفی‌نژاد، ۱۳۸۱: ۷۱).

همان‌طور که بیان شد، ممسنی متشکل از طوایف چهارگانه‌ای به نام رستم، دشمن زیاری، بکش و جاوید است. درباره منشأ ایل ممسنی چند نظر وجود دارد. یک نظر آنان را این‌گونه معرفی می‌کند: اوایل قرن هفتم ه. ایل‌هایی از جبل‌السماق سوریه به سرزمین هزار اسب (لرستان) روی آوردند و سال‌ها در آنجا مستقر بودند. ایل بزرگ ممسنی یکی از این ایل‌ها بود که حدود سال ۹۰۰ ه.ق. بر شول‌ها یورش برد و آن‌ها را بیرون راند و نام ایل خود را بر منطقه گذاشت (مستوفی، ۱۳۵۳). گروه دیگر با رد نظر فوق، با استدلال‌هایی که درباره شباهت و پیوستگی‌ها بین فرهنگ، زبان و... لرها و پارس‌های اولیه وجود دارد، می‌گویند اگر هم گروهی در طول تاریخ به این قوم وارد شده باشند، نتوانسته‌اند بر فرهنگ آنان تأثیر چندانی بگذارند و در این بین فقط اسلام بود که بیشترین تأثیر را بر لرها گذاشت و در پایان نتیجه‌گیری می‌کنند: «لرها قومی آریایی، پارسی‌زبان و ایرانی‌الاصولند که از نظر جسمی و فرهنگی کمابیش با اقوامی چون عیلامیان، کاسی‌ها، اعراب و ترکان آمیخته‌اند، اما با این حال توانسته‌اند اصالت خود را بیش از دیگر گروه‌هایی ایرانی حفظ کنند» (امان‌الهی بهاروند، ۱۳۷۰).

الوار ممسنی در دوران قاجار به «چهار بنیچه» شهرت داشتند. این طوایف اگرچه از نظر قومی دارای وحدت قومی و فرهنگی بودند، ولی از نظر سیاسی هر یک کالانتر مستقلی داشتند. هر یک از طوایف چهارگانه دودمان‌های خانی با اقتدار بر طایفه خود حکومت کرده‌اند.

پس از قتل محمدرضاخان رئیس قدرتمند ایل دشمن زیاری توسط شاهزاده فریدون میرزا، اقتدار این طایفه درهم شکست و پس از آن، خان علی رستم پسر فائد گرجی رئیس ایل رستم، ولی‌خان ممسنی پسر خوبیار خان رئیس ایل بکش، از قدرتمندترین خوانین ممسنی بوده‌اند.

درباره منشأ و ریشه مردم در زبان عامیانه به نظر می‌رسد که مردم منطقه با رستم‌دستان، همان یک‌تاز شاهنامه فردوسی هم‌ریشه بودند و حتی عده‌ای اصل مردم ممسنی را از سیستان

می‌دانند. تا جایی که نام طایفه رستم را ناشی از آن می‌دانند و دشت رزم را که روستایی در پایین کوه قلعه سفید است، محل نبردهای رستم به ویژه نبرد رستم و سهراب می‌دانند. به طوری که در روستای دشت رزم، مقداری از خاک زمین سرخ رنگ است، از این رو مردم آن را ناشی از خون سهراب فرزند رستم می‌دانند.

آنچه تاکنون درباره طوایف ممسنی می‌توان از تاریخ استخراج کرد، این است که طوایف چهارگانه ممسنی، شاخه‌ای از لر بزرگ هستند. لرها را به دو دسته تقسیم کرده‌اند. لر کوچک (شامل استان لرستان یا پیشکوه و استان ایلام یا پشتکوه) و لر بزرگ (شامل ایل بختیاری، ایلات کهگیلویه و بویراحمد و ایل ممسنی).

درباره منشأ لرها نظرها متفاوت است. اول اینکه بعضی آنها را از نسل شخصی به نام «لر» دانسته‌اند. دوم اینکه آن را مشتق از کلمه ایرانی چون «لهراسب» و غیره دانسته، و سوم آن را منسوب به مکان دانسته‌اند و آن هم به نوبه خود به چند وجه تقسیم می‌شود. اول آن را منسوب به ولایتی در «مانرود» یا «مایرود» می‌دانند که جایگاه اولیه لرها بوده است. دوم آن را مخفف «اللور» دانستند که شهری در شمال غربی دزفول (حوالی اندیمشک) بوده است. سوم، آن را تحریف‌شده واژه لیر یا لر یعنی کوه‌های پوشیده از جنگل دانسته‌اند (همان، ۱۳۷۰: ۱۹).

مردم ممسنی زبان فارسی و گویش لری دارند. ولی گویش آنان با زبان و گویش بختیاری‌ها و سایر مناطق لرنشین متفاوت است، البته بی‌شبهت هم نیست. ولی به خاطر اختلاط نژادی که در گذر زمان با دیگر اقوام داشته‌اند، این زبان تغییرات زیادی کرده است. به طوری که وقتی مردم ممسنی به گویش خود صحبت می‌کنند، کمتر کسی است که از بیرون متوجه لری بودن گویش آنان شود، مگر اینکه سابقه ارتباط فرهنگی (زبانی) با آنها را داشته باشد.

از نظر دین و اعتقادات دینی، مردم ممسنی فارس، پیرو دین مبین اسلام و دارای مذهب شیعه ۱۲ امامی هستند (یوسفی، ۱۳۹۲).

طوایف ایل ممسنی فارس

ممسنی دارای چهار طایفه لرزبان به نام‌های رستم، بکش، دشمن‌زیاری و جاوید است. همچنین اقوامی از ترک‌های قشقایی، اعراب و فارس در این سرزمین زندگی می‌کنند. در ادامه به طور مختصر درباره هر کدام از این طوایف و گروه‌ها توضیحاتی بیان می‌شود:

طایفه رستم

طایفه رستم در حال حاضر در منطقه‌ای قرار دارد که به منطقه «رستم» معروف است و نام شهرستان رستم نیز از نام همین منطقه و طایفه گرفته شده است.

همتی درباره منشأ رستم مطالبی دارد که بیشتر به افسانه نزدیک است. او در این رابطه می‌نویسد: گفته‌اند کی خسرو پس از کناره‌گیری از پادشاهی و هنگامی که برای گوشه‌نشینی به کوه دنا می‌رفت، در ممسنی فعلی توقف کرد و به پاس خدمات رستم به ایران، این منطقه را به او هدیه کرد و گفت دشتی پر از زر را به تو می‌سپارم (همتی، ۱۳۸۸).

در قلمرو جغرافیایی رستم تیره‌های متعددی ساکن هستند که به نظر می‌رسد برخی از این تیره‌ها بقایای برخی طوایف منهزم‌شده یا مستحیل‌شده در دیگر طوایف باشند. امان‌اللهی بهاروند برخی از این تیره‌ها را این‌طور معرفی می‌کند: تیره‌های منگوزوری (منگودرزی)، بهمیاری (بهمنیاری)، شوسینی (شاه حسینی)، ضامنی، دشتی، غلویی، عوداللهی (عبداللهی)، مصیری، بختیاری، چوگی، ده‌تینی، ارجی، کولی، پرینی، مراسخونی، نوگکی، مرزونی، گیوه‌کش، روسی، پهناکله‌ای، شاه‌بهرامی، تیرتاجی، سادات عنا، سادات شاه قاسم، سادات شاهزاده میراحمد (امان‌اللهی بهاروند، ۱۳۷۰)، تیره سادات فخر، سادات مختاری، بقایایی از ایل رئیسی و... (یوسفی، ۱۳۹۲).

بر اساس نوشته محققان، کلاتران این طایفه بدین شرح بوده است: کاگرچی، خان علی‌خان، کمال‌خان، علی قلی‌خان، خان علی‌خان، الله قلی‌خان کوچک، جعفرقلی‌خان، امام قلی‌خان، حسین قلی‌خان (حسینی فسایی، ۱۳۶۲ الف: ۳۰۴).

پژوهشگران نوشته‌اند در اواخر قرن سیزدهم ق. در کنار طایفه رستم، طایفه کوچکی به نام «محمد صالح» سکونت داشت که کلاتران رستم در تضعیف آن‌ها کوشیدند تا بتوانند آن‌ها را به طایفه رستم منضم کنند، از این رو طایفه مذکور در همسایگی طوایف دیگر پراکنده شدند (گرمودی، ۱۳۷۰: ۱۰۱۲-۱۰۱۱).

از حوادث تلخ و پرفراز و نشیب این منطقه می‌توان جنگ‌های گجستان، دورگ مد و جنگ تامرادی با حکومت پهلوی را بیان کرد که در دوره حکومت‌های قاجار و پهلوی اول دوم در این منطقه روی داده است.

آخرین کلانتر و خان این ایل حسینیقلی‌خان رستم فرزند امام قلی‌خان بود که همراه با پسرش جعفرقلی، حبیب‌الله‌خان شهبازی رئیس ایل سرخی، ناصرخان طاهری رئیس ایل بویراحمد و فتح‌الله حیات داودی رئیس لرهای حیات داودی به اتهام مخالفت با اصلاحات ارضی و برپایی شورش عشایر جنوب در سال ۱۳۴۳ در شیراز به حکم دادگاه نظامی فارس به دار آویخته شد.

طایفه بکش

منطقه بکش در جنوب منطقه رستم و در شرق منطقه ماهور میلانی قرار دارد. مرکز امروزی شهرستان ممسنی شهر «نورآباد» است که در قلمرو طایفه بکش واقع شده است. در گذشته نورآباد قلعه‌ای بوده است که در کنار شهر معروف و تاریخی «نوبندگان» قرار داشت، ولی به مرور زمان به «تل کناری»، «مالکی» تغییر نام داده و در چند دهه اخیر به تدریج به «نورآباد» تغییر کرد. دره زیبا و با نشاط «بوان» که در تاریخ به شعب بوان معروف بوده و مورخان آن را یکی از جنات اربعه دنیا دانسته‌اند، در قلمرو این طایفه قرار دارد.

فهلیان

بعد از خرابی نوبندگان، روستای فهلیان را مرکز «شولستان» قرار دادند. در این زمان حمام‌ها، مساجد، مدرسه‌ها و بازارهایی در فهلیان ساخته شد (همان، ۱۰۰۶). همچنین قلعه سفید یا دژ سفید معروف، زمانی تحت سیطره خوانین بکش بوده است.

در قلمرو جغرافیایی بکش تیره‌های آل امیری، بابسالاری، عالیوند و کرای، شیخ شهرو، بونی (بوانی) عزیزی، فهلانی و دودانگه قرار دارد (حسینی فسایی، ۱۳۶۲ الف: ۳۰۴).

کلانتران بکش در قرون ۱۳ و ۱۴ ق. به شرح زیر بوده است: حاج امه شه، خوبیارخان، ولی‌خان بزرگ، شریف‌خان، عبدالله‌خان، ولی‌خان و هادی‌خان، که مشهورترین آنها، ولی‌خان بزرگ بود که در منطقه قدرت فراوانی داشته است (گرمرودی، ۱۳۷۰: ۱۱).

از حوادث تلخ اما پرافتخار مردم و بزرگان طایفه بکش می‌توان حادثه «قلعه گلاب» را نام برد. طی جنگی که بین طایفه بکش و نواب فیروزمیرزا و معتمدالدوله در سال ۱۳۰۱ درگرفت، ممسنی‌ها به قلعه گلاب در نزدیکی زیدون بهبهان رفتند و در آنجا برای جنگ آماده شدند. اردو به قلعه حمله‌ور شد و از چهارطرف ممسنی‌ها را محاصره کردند، به طوری که عرصه بر

ممسنی‌ها تنگ شد و برای آنکه نوامیس‌شان به دست ناهلان نیفتد، زن و دختر دو به دو گیسوان را به هم بستند و از کوه خود را پرتاب کردند. ارتفاعی که این زنان از آن پریدند، به قول میرزا حسن فسایی پانصد زرع بود.

دشمن زیاری

قلمرو دشمن زیاری‌ها در جنوب شرقی و شرق ممسنی واقع شده است. دشمن زیاری‌ها از طرف جنوب شرقی با رده‌هایی از طایفه کشکولی قشقایی هم‌مرز است و همسایگان شمالی و شرقی آن‌ها جاویدی‌ها و بکش‌ها هستند. این منطقه بیشتر کوهستانی و سردسیر است و سرتاسر آن پوشیده از درختان مختلف به‌ویژه درخت بلوط است. بیشتر گیاهان این منطقه را گیاهان سردسیری تشکیل می‌دهد. شغل اغلب مردم دشمن زیاری دامداری سستی است و عده‌ای نیز به باغداری (به‌ویژه باغداری انگور دیم) مشغول هستند.

کلاتران منطقه دشمن زیاری عبارت‌اند از: رشید خان، محمدرضا خان، علی‌رضا خان، بابا خان، آقاخان، مرادقلی خان (همان، ۱۳).

جاوی (جاوید)

قلمرو منطقه جاوید در شمال منطقه ممسنی واقع شده است. قلمرو رستم در مغرب، دشمن زیاری در مشرق و بکش در جنوب آن واقع هستند و شمال منطقه به اردکان فارس (شهرستان سپیدان) محدود می‌شود. این منطقه یکسره کوهستانی و سردسیری است و دامنه‌های جنوب آن را منطقه گرمسیری تشکیل می‌دهد.

از اواخر قرن سیزدهم ه. از هشت قریه آبادی «جاوی» نام برده شده که همگی بین ۲ تا ۵ فرسنگ تا فهلیان فاصله داشتند. فارس‌نامه ناصری ۱۱ تیره را برای طایفه جاوی برشمرده است که در قراء هشتگانه سکونت داشته‌اند (حسینی فسایی، ۱۳۶۲ ب: ۱۵۶۲). امروزه تعداد این تیره‌ها به ۲۰ رده افزایش یافته است و هنوز بعضی به کوچ‌نشینی مبادرت می‌کنند (گرمرودی، ۱۳۷۰: ۱۱).

قلمرو جاوید به دو قسمت «جاوید له له» و «جاوید ماهوری» تقسیم می‌شود. قلمرو جاوید له له در سمت شمالی جاوید ماهوری واقع شده است و از مجموع تیره‌های عشایری منطقه، ۱۱ تیره آن در جاوید له له و ۹ تیره در جاوید ماهوری سکونت دارند (یوسفی، ۱۳۹۲). از کلاتران

منطقه جاوید بدین شرح نام برده‌اند: شاهزاده جلیل‌الله، کی محمد شفیع، کی خان، باقرخان، خلیل خان، فتح‌الله خان و محمدعلی خان (حسینی فسایی، ۱۳۶۲ الف: ۳۰۳).

کاکان

علاوه بر چهار منطقه رستم، بکش، دشمن زیاری و جاوید، قلمرو کاکان که قبلاً جزء ممسنی فارس بوده است، در اواخر قرن ۱۳ ق. کَشکولی‌های قشقای، منطقه را با پنج روستای آن خریداری و به قلمرو قشقای‌ها منضم کردند. کاکان در شمال شرقی ممسنی قرار دارد و ناحیه‌ای کوهستانی، سردسیری با چشمه‌های آب فراوان است (همان، ج ۲: ۱۵۶۴).

ترک‌ها

بیلاق تیره‌هایی از طوایف دره‌شوری و کَشکولی ایل قشقای، در جنوب شهرستان ممسنی در بخشی به نام «ماهور و میل‌تون» است و آنها اغلب به شغل دامداری مشغول هستند و به زبان ترکی صحبت می‌کنند.

عرب‌ها

در بخش سورنای شهرستان رستم در روستاهای عرب خاکک و عرب خنیمه، گروهی زندگی می‌کنند که عرب‌زبان هستند و ظاهراً در دوران رضاشاه از خوزستان به این مکان کوچانده شده‌اند. آنان در بین خود به زبان عربی صحبت می‌کنند.

اردکانی‌ها

این گروه از اردکان فارس (سپیدان) به منطقه ممسنی مهاجرت کرده‌اند. دلیل مهاجرت آنان ایجاد اختلاف بین بزرگ مهاجران به نام «کربلایی محمدباقر» با «شکرالله‌خان» ارباب اردکان فارس بوده است که پس از درگیری‌ها و به دلایلی، به ممسنی مهاجرت کردند و با جابجایی تدریجی در ممسنی، در حال حاضر در نواحی از طوایف بکش، جاوید، دشمن زیاری و رستم ساکن هستند. اغلب اردکانی‌ها در شهر مصیری (مرکز شهر، محله‌های باقری، شوسنی و ضامنی) در منگودرز، فهلیان، منطقه رستم دو (به‌ویژه روستای حسین آباد) ساکن هستند. این گروه با ورود به ممسنی با طوایف متعدد ممسنی ارتباط تنگاتنگ برقرار کرده و با ایجاد روابطی مانند ازدواج در این ایل مستحیل شده‌اند (یوسفی، ۱۳۹۲).

ایل ممسنی داراب

محمدحسین مهندس قاجار در کتاب خود با عنوان «راپورت مسافرت سال ۱۳۰۸ ق.» گزارشی از سفر خود بیان کرده است. مؤلف کتاب به‌دستور فرهاد میرزا معتمدالدوله که در زمان ناصرالدین شاه قاجار والی فارس بوده است، در سال ۱۳۰۸ ق. مأمور می‌شود از راه‌های مناطق داراب، فسا و جهرم و منزل‌گاه‌های اطراف این راه‌ها که احتمالاً برای برقراری اردوی دولتی بوده است، گزارشی تهیه کند.

در این کتاب که حالت سفرنامه دارد، در دو منزلگاه دهم و یازدهم از ایل ممسنی نام برده شده است که کلاتر آن را فردی به نام قائد حسن بر عهده داشته است.

«منزل دهم اردوی مبارک، حسن‌آباد است. حسن‌آباد خالصه دیوان اعلی است. جزء فسارود خاک داراب است.... پس از آنکه وارد جلگه کنارستان شوند، قلعه مادوان و راه دوازده چاه که کالسکه‌ها می‌رسند، نمایان می‌شود. این جلگه اول خاک داراب و خیلی طولانی است و باصفا و محل نشیمن یک شعبه ایل ممسنی است که کلاتر آن‌ها قائد حسن و قریب پنجاه ایل چادر نشین در اطراف دارد. قلعه حسن‌آباد خرابه و رعیت آن همین ایل مزبور است. زراعت آنها غله و تریاک و شلتوک و صیفی است» (مهندس قاجار، ۱۳۷۸: ۴۷۳).

«منزل یازدهم اردوی مبارک شهر داراب است. فاصله بین حسن‌آباد و داراب چهار فرسخ است.... این نقطه محل نشیمن ایلات ممسنی و اینانلو است....» (همان، ۴۷۴).

در حال حاضر از وضعیت کنونی گروه‌های یادشده از ایل ممسنی در داراب، اطلاعات مستندی در دست نیست و آنچه شنیده می‌شود، اطلاعاتی شفاهی از زبان بازماندگان برخی از این گروه‌هاست که بعضی از پژوهشگران منتشر کرده‌اند.

دیگر طوایف ممسنی از نظر دومورینی

ژ. دومورینی علاوه بر گذری بر اوضاع و احوال طوایف چهارگانه ممسنی و گذری کوتاه بر املاک خالصه ممسنی و ارتباط آن با معین‌التجار بوشهری، از ایلات دیگر ممسنی نام می‌برد. آنچه در ادامه می‌آید، نظر و دیدگاه او در این باره است. او ایلات دیگر ممسنی را در دو بخش به صورت زیر برمی‌شمارد:

الف- سرخی‌ها و کوهمره شگفت

ب- دیگر ایلات

- دومورینی اعتقاد دارد که سرخیان و کوهمره شگفت جزء بلوکات ممسنی هستند و لرزبانند. او همچنین ایلات زیر را جزء ممسنی می‌داند.
- ۱- ایل لاشانی: ایل لاشانی، در مرودشت و آباده تشک پراکنده‌اند.
 - ۲- ایل نوترکی: آن‌ها را یکجانشین معرفی کرده و می‌گوید از چهار لنگ بختیاری به‌وسیله کریم‌خان زند به تنگه گرم فسا برده شده‌اند.
 - ۳- ایل مسلاری: این ایل که در بلوک خفر زندگی می‌کنند، به دامداری مشغول هستند.
 - ۴- ایل علی شاه‌محمدی: در زمان دومورینی این ایل تابستان‌ها در کوه‌های تار و بین بلوک‌های سیمکان و فیروزآباد و زمستان‌ها در سیمکان به‌سر می‌بردند.
 - ۵- ایل فرامرزی: آن‌ها را اهل لارستان معرفی می‌کند.
 - ۶- جشنی‌ها: آن‌ها طایفه کوچنده ایل خلج از بلوک قونقری هستند و تابستان در سرچاهان و زمستان در جزیره مینگ دریاچه بختگان می‌زیسته‌اند.
 - ۷- چهارراهی‌ها: چهارراهی‌ها از ایل خلج هستند.
 - ۸- چرکس‌ها: چرکس‌ها منشأ ترک دارند و در منطقه دزگرد سکونت داشته‌اند.
 - ۹- فرهادی‌ها و قونقری‌های سیمکان
 - ۱۰- کوهکن‌ها: بین جهرم و بیدشهر به تجارت مشغول بوده‌اند (دومورینی، ۱۳۷۵: ۵۶-۵۲).

جنگ ممسنی‌ها و اسکندر مقدونی در شهر سغد (کوروش)

موقعیت شهر کوروش در استان سغد: سغدی‌ها از اقوام ایران باستان بودند. سرزمین آن‌ها بین رودهای سیحون در شمال و جیحون در جنوب قرار داشت. بر اساس نوشته کتاب وندیداد اوستا، سغد بهترین جاها و سرزمین‌ها و دومین مکانی است که اهورامزدا آفرید. در جنوب سغد ناحیه باکتريا (باختر، بلخ) قرار داشت که مرز آن با سغد رود جیحون بود. باختر در جنوب به کوه‌های هندوکش ختم می‌شد. منابع انگلیسی در اوایل سده نوزدهم محل شهر کوروش و مماسن را در منطقه باختر ذکر کرده‌اند، زیرا در آن زمان و پیش از تحقیقات گسترده بعدی در مورد جغرافیای اداری هخامنشیان، باختر و سغد یک ساتراپ محسوب می‌شد.

تاریخ دقیق فتح سغد و آسیای میانه به‌دست کوروش بزرگ معلوم نیست. رود سیحون مرز شرقی سغد و انتهای قلمرو هخامنشی بود که به نواحی سکونت اقوام سکایی ختم می‌شد. کوروش به سغد اهمیت زیادی می‌داد و برای حفظ مردم از حملات بیابان‌گردان ایرانی، چندین

شهر در آنجا ایجاد کرد. کورش در کنار مرکند (سمرقند) مرکز سغد، پایتخت تازه‌ای به نام خودش ایجاد کرد. نویسندگان یونانی و رومی از آن با عنوان «سیرو پولیس» و «کوروپولیس»^۱ یاد کرده‌اند. گرچه کورتیوس از شهر مماسن در کنار شهر کورش نام برده است، اما در تحریر دیگری از کتابش از مدافعان شهر کورش با نام مماسن یاد کرده است. این همانندی با روایت آریان نشان می‌دهد که مدافعان شهر کورش از ایل مماسنی بوده‌اند. سرزمین سغد باستانی امروزه در قلمرو کشورهای تاجیکستان و ازبکستان قرار دارد و تعدادی از پژوهشگران، شهر کورش را با شهر «کورکث» در تاجیکستان یکی می‌دانند.

اسکندر مقدونی در سال ۳۳۴ پیش از میلاد مسیح، به ایران حمله کرد. او در سه جنگ «گرانیکوس»، «ایسوس» و «گوگمل» سپاه داریوش سوم را شکست داد و در سال ۳۳۰ پیش از میلاد، تخت جمشید را تصرف کرد و کاخ سلطنتی را به آتش کشید. پس از سقوط پایتخت، داریوش با همراهی برخی از ساتراپ‌ها (استانداران) و از جمله «بسوس» ساتراپ باختر، برای گردآوری سپاه، عازم مناطق شرقی ایران شد. داریوش که تصمیم گرفته بود خود را به اسکندر تسلیم کند، به دستور بسوس کشته شد.

بسوس با انتخاب نام اردشیر چهارم، خود را پادشاه ایران اعلام کرد و پس از چند ماه مقاومت در برابر سپاهیان مقدونی در نواحی سغد و باختر، دستگیر و با فرمان اسکندر اعدام شد. از این زمان است که مردم سغد با رهبری «اسپیتامن»، با کمک قبایل سکایی، نبرد میهنی قهرمانانه‌ای را علیه بیگانگان آغاز کردند که حدود سه سال ادامه داشت. اسکندر برای تسلط بر سغد، بسیاری از مناطق مسکونی را نابود و حدود ۱۲۰ هزار نفر را قتل عام کرد. ازدواج اسکندر با «رکسانه» از نجیب‌زادگان سغدی به این نبردها پایان داد. ایل مماسن یا قوم مماسن از جمله قبایل ساکن سغد بودند که تلفات سنگینی به سپاه اسکندر وارد کردند. خود اسکندر نیز در نبرد با آنان به سختی مجروح شد.

ارتباط قومی مماسن‌های زمان اسکندر و ممسنی‌های امروزی، از اوایل سده ۱۸ میلادی (۱۳ ه.ق.) مورد توجه سیاستمداران و نظامیان اروپایی قرار گرفت. در ایران نخستین بار روانشاد پیرنیا، در تألیف تاریخ مفصل ایران باستان، بخش‌هایی از تاریخ کورتیوس روفوس (کنت کورس) را که مربوط به قوم مماسن بود، به فارسی ترجمه کرد. احمد حامی نویسنده کتاب «سفر جنگی اسکندر

۱ سیرو یا کورو نام کورش و پلیس به معنی شهر

به ایران بزرگترین دروغ تاریخ» با استناد به مطالب اسکندرنامه‌های نقل شده در تاریخ ایران باستان، با ارائه دلایلی، بر این باور است که اسکندر در کهگیلویه از ایل ممسنی شکست خورد و مجبور به عقب‌نشینی شد و بقیه فتوحات اسکندر در ایران را افسانه‌سرایی می‌داند.

در جانبداری نویسندگان سستی از اسکندر و بازتاب یک‌سویه برخی حقایق به نفع وی تردیدی نیست، با این حال شکست ایرانیان از اسکندر و جنگ ممسنی‌ها با او در آسیای میانه از واقعیت‌های تاریخ ایران است. البته شماری از محققان و از جمله حامی با توجه به جنگ آریوبرزن با اسکندر در «دریند پارس»، که محل درگیری بر اساس شواهدی در ممسنی بوده است، جنگ ممسنی‌ها با اسکندر را در آسیای میانه، همان جنگ آریوبرزن و اسکندر در استان فارس می‌دانند (همتی، ۱۳۸۸).

در بین همراهان اسکندر، تاریخ‌نویسانی بودند که رویدادها و اتفاقات را یادداشت می‌کردند. تألیفات مورخان رومی از جمله کورتیوس روفوس، آریان، دیودور سیسیلی، پلوتارک و ... بر اساس نوشته‌های همراهان اسکندر بوده که اصل نوشته‌های آنان از بین رفته است.

۲۳۳۷ سال پیش اسکندر مقدونی با ایل مماسن (ممسنی) جنگید و نام مماسن (ممسنی) از آن زمان، وارد تاریخ جهان گردید. ۱۵۶۹ سال بعد از حادثه جنگ اسکندر و ایل مماسن، که کورتیوس روفوس بر اساس تواریخ پیشین، شرح آن را در سده اول میلادی نوشته است، حمدالله مستوفی که تاریخ گزیده را در سال ۷۳۰ ه.ق. (۱۳۳۰ م.) نوشت، از ایل مماسنی نام می‌برد که همراه با ۲۶ طایفه دیگر لر (کرد) از جبل‌السماق شام (کردستان سوریه، شمال غربی شهر حلب) در نزدیکی دریای مدیترانه به لرستان کوچ کردند. این رویداد در اوایل سده ششم ه. در زمان اتابک هزار اسپ دومین اتابک سلسله اتابکان لر بزرگ رخ داد. طایفه فضلوی که اتابکان لر بزرگ ریاست آن را عهده‌دار بودند، در اوایل قرن پنجم هجری از کردستان سوریه به شولستان (ممسنی) آمدند و توانستند حکومت لر بزرگ را با مرکزیت ایذه (مال‌امیر) بر پا کنند. مهاجرت ایلات لر از جمله بختیاری، کهگیلویه، بویراحمد و ممسنی از سوریه به ایران، در بررسی خاستگاه قوم لر و هویت تاریخی آن که باعث ارائه نظریات مختلفی به وسیله قوم‌شناسان شده، موضوعی بسیار مهم است. استقرار ایل ممسنی در روزگار هخامنشی در کنار رود سیحون و بعدها در کنار دریای مدیترانه و اکنون در کشورهای ایران، افغانستان، پاکستان و عراق، از سرگذشت عجیب و غریب این ایل باستانی در طول تاریخ حکایت دارد (یوسفی، ۱۳۹۲).

همتی در مقالات خود درباره سابقه تاریخی ممسنی، مطالب مربوط به جنگ ممسنی‌ها با اسکندر از دو کتاب تاریخ اسکندر کورتیوس روفوس و کتاب لشکرکشی‌های اسکندر آریان و نوشته‌های سیاستمداران اروپایی در همین رابطه را به فارسی بیان کرده است. او با استناد به نبرد ایل مماسن با اسکندر به نقل از کورتیوس روفوس به نبرد ایل مماسن با اسکندر مقدونی می‌پردازد. او پس از شرحی به نقل از او می‌نویسد: مماسن‌ها^۱ که ایل نیرومندی بودند، تصمیم به مقاومت گرفتند. اسکندر نه فقط به‌عنوان عملی بسیار محترمانه، بلکه برای کم‌خطر کردن روند عملیات جنگی، در جهت ملایم کردن سرسختی آنها ۵۰ نفر از افراد سواره‌نظام را نزدشان فرستاد تا بخشندگی‌اش را به کسانی که تسلیم شوند و مراتب بی‌رحمی و خشونت‌ش را به کسانی که شکست بخورند، اعلام کند. مماسن‌ها جواب دادند که آنان به راستگویی و قدرت اسکندر شکی ندارند و از سواران خواستند بیرون از استحکامات، اردو بزنند. پس از پذیرایی و مهمان‌نوازی، شب‌هنگام که آن‌ها غرق در خواب سنگین ناشی از صرف غذا و شراب بودند، مورد حمله قرار گرفتند و همگی کشته شدند. اسکندر از مرگ سربازانش به شدت عصبانی شد و شهر مماسن را محاصره کرد. اما حصار دفاعی آنقدر استوار بود که تسخیر آن در اولین حمله ممکن نبود. او به ناچار دو نفر از فرماندهانش به نام‌های «ملاگر» و «پردیکاس» را که سرگرم محاصره شهر کورش بودند، به کمک فرا خواند و در نتیجه شبانه سپاه اسکندر از طریق کانال‌های آبرو که در آن زمان بدون آب بودند، از زیر دیوارها وارد شهر شدند. هیچ شهری مانند شهر مماسن‌ها مقاومتی دلاورانه از خود نشان نداد. بهترین سربازان اسکندر به خاک افتادند و خود اسکندر با خطر بزرگی مواجه شد، زمانی که سنگی به گردنش اصابت کرد که باعث تاری چشمش شد و مدتی بیهوش گردید. او پس از پیروزی دستور داد شهر را ویران کنند (کورتیوس روفوس، کتاب ۷، فصل ۶، بند ۱۹ تا ۲۴ به نقل از همتی، ۱۳۸۸).

همتی همچنین گزارش آریان از نبرد ساکنان شهر کورش با اسکندر را بیان می‌کند و از قول او می‌نویسد: «پنج شهر از هفت شهر در دو روز تصرف شد، و زنان و کودکان را به بردگی بردند. اسکندر به طرف شهر کورش حرکت کرد، این شهر را که کورش بنا نهاده بود، به‌وسیله دیواری بلندتر از دیوار شهرهای دیگر محافظت می‌شد. همچنین بومیانی که در شهر محبوس شده بودند، بی‌شمار بودند. آن‌ها از بهترین جنگجویان منطقه به‌شمار می‌رفتند. بنابراین تصرف

1 Memaceni (Mamassani)

آن برای مقدونیان دشوار بود. از این رو اسکندر دستور داد که از ماشین‌های قلعه‌کوب (منجنیق) برای درهم‌کوبیدن استحکامات استفاده شود. اما اسکندر چیزی را مشاهده کرد که باعث تغییر تاکتیک او گردید. جویباری از بیرون وارد شهر می‌شد و از درون آن می‌گذشت. این جویبار فقط در زمستان آب داشت و در آن فصل سال خشک بود. بستر جویبار زیر دیوارهای شهر قرار داشت و افراد می‌توانستند به‌صورت خزیده از طریق آن وارد شهر شوند...» (آریان، کتاب ۴، فصل ۳، بند ۳ تا ۵، به نقل از همتی، ۱۳۸۸).

ممسنی‌ها و ده مرده‌ها^۱

از دیگر شواهد و اسنادی که ارتباط بین ممسنی‌های فارس و سیستان و بلوچستان، پاکستان و افغانستان را تا حدودی به واقعیت نزدیک می‌کند، جریان «ده مرده‌ها» است. ده مرده نام طایفه‌ای در سیستان و بلوچستان است. همچنین چندین قلعه مخروبه قدیمی در شهرستان ممسنی و استان فارس «ده مرده» نام دارند. با استناد به برخی شواهد، طوایف و مکان‌های معروف به ده مرده در فارس و سیستان، به قضیه مهاجرت بخشی از ممسنی‌ها از فارس به سیستان در زمان شاه عباس بزرگ ارتباط دارد. در سرشماری سال ۱۹۰۱ م. طوایف بلوچ هندوستان (پاکستان فعلی)، تیره‌ای به نام ده مرده در بین تیره‌های ایل ممسنی منطقه چاگی با ۸۷ خانوار سرشماری شده است. طایفه معروف دیگری به نام ده مرده امروزه در استان‌های سیستان و بلوچستان و خراسان ایران و در کشورهای افغانستان، پاکستان و ترکمنستان زندگی می‌کنند. آیا نام‌های مشترک بین طوایف و مکان‌ها در استان فارس و بلوچستان به موضوع مهاجرت اجباری ممسنی‌های براهویی بلوچ به سیستان مربوط می‌شود؟ مکان‌ها و حوادث فراوانی در مناطق یادشده درباره ده مرده‌ها وجود دارد که به دلیل محدودیت حجم کتاب، از آوردنشان خودداری می‌شود. مانند خرابه‌های قلعه ده مرده‌ها (ده مردون) در شمال روستاهای «چنار برگ» و «گویم» واقع در جاوید له له ممسنی، غار «چهل دختران» (اشکفت چهل دختران) مشرف به قلعه ده مرده‌ها. جی.پی. تیت از قلعه چهل دختران سیستان در بیست و پنج مایلی «سه کوهه» مرکز طایفه سرابندی نام می‌برد.

۱ در کتب تاریخی قدیم به کرات از طایفه‌ای به نام «مردی» نام برده شده که در منطقه انزان یا انشان زندگی می‌کردند و در تحولات کشور نقش اساسی داشتند.

قلعه کوهستانی صعب‌العبوری به‌نام تبر در نزدیکی جهرم قرار دارد.... آنچه جالب توجه است در بالای قلعه تبر، کوهی به‌نام ده مرده وجود دارد. بدون تردید نام‌های سنگر اسکندر، چهل دختر و قلاع ده مرده همگی یادگارهایی از واقعه جنگ بین اسکندر ممسنی و شاه عباس هستند.

طوایف ده مرده در ایران و کشورهای مجاور، همواره در کنار طوایف مختلف ممسنی‌تبار، بلوچ و سیستانی به سر برده‌اند. نظر پژوهشگران خارجی و عمدتاً انگلیسی درباره آن‌ها متفاوت و متناقض است. جی.پی. تیت از اعضای کمیسیون مرزی ایران و افغانستان از سال ۱۹۰۳ تا ۱۹۰۵ در صحبت درباره ده مرده‌های سیستان، آن‌ها را از قوم جت هند و از نمری‌های سند دانسته است، در حالی که سروان وارد همکار تیت در گزارش رسمی دیگری از ده مرده‌ها به‌نام بلوچ یاد می‌کند. برخی تیره‌های ده مرده سیستان عبارت‌اند از: بولان زی معروف به الهی، حیات زی، کلاتی زی، سیاخان زی، زرددزی، گدازی، امام داد زی، الله‌بخش زی، شاهی زی، باران زی، گرخیل، سیفال‌الدین زی، ملک زی و کلاتی زی.

واژه ده مرده در زبان فارسی و پشتون به معنی پرزور و قدرتمند است. در ادبیات فارسی موارد زیادی از کاربرد این واژه به‌وسیله شعری مانند سعدی و مولوی وجود دارد. نام طایفه ده مرده ممکن است با نام طوایف چادرنشین داهی و مردی قوم پارس یا داهی‌های سکایی پارتی مربوط باشد. برخی ایلات ایران باستان مانند مردی‌ها همزمان در فارس (حدود ممسنی) و مازندران و گرگان به سر می‌بردند.

تغییرات گسترده‌ای که در جغرافیای سیاسی و مرزهای شرقی ایران پس از مرگ نادرشاه افشار روی داد و منجر به جدایی نواحی وسیعی از ایران گردید، بر نقشه قومی و روایات بومی مربوط به تبارشناسی تأثیر عمیقی گذاشت. بعضی طوایف بر اثر فشارهای دولت‌ها خود را به این یا آن قوم نسبت دادند و در پی آن تغییرات زبانی و مذهبی به‌وجود آمد.

نمونه این تغییرات زبانی و مذهبی در شرق و جنوب شرق ایران، مورد ممسنی‌هاست که به زبان‌های براهویی، بلوچی، سیستانی، پشتون و فارسی سخن می‌گویند و مذاهب تسنن و تشیع و فرقه ذکری در بین آن‌ها رواج دارد. نام ممسنی هم به‌تدریج به محمدحسینی تبدیل شد و هر گونه رابطه ظاهری در وابستگی آن‌ها به ممسنی‌های لرزبان در فارس از بین رفت. تنها شواهدی که پیوندهای نژادی طوایف مختلف ممسنی را تأیید می‌کند، روایات سینه به سینه است.

صرف‌نظر از اینکه ریشه و وجه تسمیه واژه ده مرده چه بوده است، به نظر می‌رسد هسته اصلی ده مرده‌ها از ممسنی بوده است که بعداً تیره‌ها و طوایف دیگری با خاستگاه بلوچ و سیستانی و افغانی به آن‌ها پیوسته‌اند. اگر برخی ده مرده‌های ممسنی‌الاصیل با گذشت روزگاران، زاد و بوم خود را فراموش کرده باشند، امری طبیعی است.

ممسنی‌ها در گزارش انگلیسی‌ها

گردآوری اطلاعات مربوط به زبان و آداب و رسوم قبایل و اقوام نواحی مورد مطالعه، از جمله مأموریت‌های آنها بود. ارتباط قومی طوایف متعدد ممسنی پراکنده در منطقه وسیعی از سیستان و بلوچستان و استان فارس در جنوب ایران، با ممالک‌های زمان اسکندر، از همان آغاز توجه انگلیسی‌ها را جلب کرد. حفظ خاطره نبرد با اسکندر پس از گذشت هزاران سال در بین ممسنی‌ها، تعجب انگلیسی‌ها را برانگیخت.

سرجان ملکم سفیر اعزامی حکومت هند انگلیس به دربار فتحعلی‌شاه، از سال ۱۸۰۰ م. / ۱۲۲۵ ه. ق. تا ۱۸۱۰ سه بار به ایران سفر کرد تا قراردادی علیه ناپلئون بناپارت با ایران ببندد. کاروان هدایای ملکم در اولین سفرش، در مسیر بوشهر به شیراز مورد حمله ممسنی‌ها قرار گرفت. ملکم در گزارش سومین مسافرتش به تهران در مورد این حادثه می‌نویسد:

«آنچه افراد از ساکنان کوه‌هایی که از آن عبور کردیم، دیدند آنان را بر آن داشت تا داستان‌های شگفت‌آوری که ما راجع به طایفه ممسنی (طایفه‌ای که بر خود می‌بالد که اسم و راه و رسم خود را از زمان اسکندر کبیر تاکنون دست‌نخورده حفظ کرده است) به آن‌ها گفته بودیم باور کنند» (زنگنه، ۱۳۸۰: ۴۲).

جیمز موریه عضو هیئت‌های سیاسی انگلیس و وزیر مختار بعدی آن کشور در دربار فتحعلی‌شاه قاجار، اطلاعات جالب توجهی در مورد ممسنی‌ها جمع‌آوری کرده است. موریه در دومین سفرش به تهران که از طریق بوشهر به شیراز صورت گرفت، شاهد نبرد ممسنی‌ها با سربازان قاجار بود. توصیف او از ممسنی به شرح زیر است:

«تعداد ممسنی‌ها در حال حاضر در حدود ده تا دوازده هزار خانوار است. روایت قومی متداول آن‌ها حاکی از این است که از بازماندگان رستم قهرمان ایران هستند. آن‌ها بر اصل و نسب باستانی خود بسیار افتخار می‌کنند. دو طایفه اصلی آن‌ها رستمی و زالی نام دارند. کارهای بزرگ این دو شخصیت در شاهنامه فردوسی به تفصیل بیان شده است. آن‌ها این کتاب را با

شور و شوق فراوان می‌خوانند و این امری عادی است که ببینیم حتی یکی از افراد پایین‌ترین قشر آن‌ها اشعاری از شاهنامه را با شور و هیجان از بر بخواند. تاریخ این قوم جذابیت خاصی دارد. به استناد روایت کویتنوس کورتیوس، ممسنی‌ها همان مردمی هستند که مقاومتی سرسختانه در مقابل پیشروی اسکندر در شرق از خود بروز دادند و در حقیقت یکی از عوامل توقف پیشروی او در ترکستان بودند. شهر آن‌ها در نزدیکی شهر کورش در خجند واقع بود. ممسنی‌ها هر چند در شهرها زندگی می‌کردند، اما امروزه چادرنشین‌اند. ممسنی‌های باستان در ترکستان (آسیای میانه) و ممسنی‌های امروزی در فارس ساکنند. بعید نیست که یکی بازمانده دیگری باشد. زیرا می‌دانیم که جابجایی تمام یک قبیله از ناحیه‌ای به ناحیه دیگر در شرق امری متداول است» (موریه، ۱۳۸۶: ۴۷).

موریه در مقاله‌ای که در انجمن سلطنتی لندن در سال ۱۸۳۷ چاپ شد، اظهار داشته است که ممسنی‌ها مدعی هستند از خود تاریخی دارند. گردآوری و چاپ داستان جنگ اسکندریگ ممسنی با شاه عباس کبیر از کارهای ارزشمند موریه است و در مجموعه داستان‌های او در سال ۱۸۴۰ م. در لندن منتشر گردید.

چارلز ماسون، انگلیسی دیگری است که در راستای سیاست‌های دولت هند بریتانیا، در سال‌های ۱۸۳۶ تا ۱۸۴۰ م. در نواحی بلوچستان (خان‌نشین کلات وابسته به انگلیس در پاکستان فعلی) پنجاب و افغانستان تحقیقات گسترده‌ای انجام داده است. او درباره ممسنی‌های بلوچ و براهویی می‌نویسد:

«شایان ذکر است که شاخه‌هایی از ممسنی در استان سیستان و در تپه‌های لرستان در شمال غربی شیراز ساکنند. آنها دارای ریشه مشترکی هستند. نام ممسنی بسیار قدیمی است و همان ایل نیرومندی هستند که در باختر شمالی با اسکندر جنگیدند» (Masson, 1843: 340).

«بارون دوبد» نایب اول سفارت روسیه تزاری در تهران، که به دنبال شناسایی طوایف و اقوام جنوب و غرب ایران بود و همزمان به بررسی مسیر حرکت اسکندر و تیمور پرداخت، در سال ۱۲۵۷ ه.ق. از ممسنی بازدید کرد. وی از هم‌نژادی ممسنی‌های زمان اسکندر و دوره قاجار سخن گفته است:

«کیتنوس کورتیوس از مردمی به نام ممسنی یاد می‌کند که مدتی با شجاعت در برابر حمله لشکریان اسکندر به باختر در نزدیکی مرکنده [سمرقند کنونی] ایستادگی کردند. هر چند

مسافت زیادی میان قوم بالا و طایفه ممسنی مورد نظر ما وجود دارد، هیچ بعید نیست ممسنی‌های فعلی در زمان‌های دور جزئی از این قوم بوده‌اند. اگر جریان مهاجرت نژاد زند را در نظر بگیریم که از شمال خاور به جنوب باختر بوده، مثلاً از آسیای میانه به خلیج فارس آمده‌اند، پس محتمل است که بخشی از ممسنی‌ها به این مهاجرت عمومی پیوسته باشند و در همان حال بدنه اصلی قوم در چراگاه‌های پیشین باقیمانده یا پشت دیوار شهرهای این ناحیه سکنی گزیده‌اند» (دوبد، ۱۳۷۱: ۷۱).

گزارش رسمی دولت هند بریتانیا در مورد ایل ممسنی بلوچ

در ادامه خلاصه‌ای از گزارش رسمی دولت هند بریتانیا در مورد ایل ممسنی بلوچ در ۱۰۰ سال پیش بیان می‌شود. در این گزارش بیان شده است محمدحسینی‌ها که عموماً به ممسنی‌ها مشهورند، قبیله مهمی هستند و به‌عنوان شجاع‌ترین قبیله بلوچ معروف‌اند. آنها در سیستان در کوه‌های لرستان و در دره مشکی بلوچستان زندگی می‌کنند و در همه ناحیه غرب بلوچستان از شررود به جنوب تا مالار و غرب پنجگور و در تمام ناحیه نوشکی، چاگی و سنجرانی از رأس کوه کامران تا سیستان ساکن هستند. ممسنی‌های این ناحیه خود را از ممسنی‌های لر می‌دانند. آن‌هایی که به گفته لرد کرزن در ناحیه کازرون و شولستان فارس ساکن هستند و افتخار می‌کنند که از نسل رستم هستند و از سیستان آمده‌اند (همتی، ۱۳۸۸).

در سال ۱۹۰۱ تعداد ممسنی‌های جهلوان حدود ۵۲۷۵۱ نفر سرشماری گردید. ایل ممسنی ناحیه جهلوان شامل طوایف زیر است: کرمعلی‌زئی، مزار زئی، کچی زئی، غازیخان زئی، شیروزئی، هارونی، شهدادزئی، سمالی، زنگیانی، یوسفی حسینی، جنگی‌زئی، دلشادزئی، بنگول‌زئی، نندوانی، چاکرزئی، بچارزئی، چنروانی، سبازئی، فقیرزئی، سیاهی‌زئی، درک‌زئی، شاهوزئی، کهرایئی، مندوزئی، کلاغانی.

برخی از سرداران نامی ممسنی

ایل ممسنی سرداران زیادی را در طول عمر خود داشته است. سرداران و بزرگانی که هر کدام سلطانی بوده‌اند. اما متأسفانه این سرداران در تاریخ ایران‌زمین همچنان گمنام مانده‌اند. در این کتاب پس از بررسی و غور در نوشته‌های فراوان به تعدادی از این سرداران دست یافتیم که در زیر اسامی آنان بیان می‌شود.

۱- رستم جهان‌پهلوان نامی ایران، ۲- سون (سورنا) سردار: شکست‌دهنده کراسوس رومی و سردار نامی ایران، ۳- شهرک ممسنی مرزبان فارس: در برابر اعراب مقاومت زیادی کرد، ۴- ابوطاب زید نو بندگان، ۵- صلاح‌الدین محمود لر: اتابکان فارس سردار نامور ایران، ۶- دشمن زیار رستم کاکویه: ایران، ۷- امام قلی بیگ ممسنی: ایران، ۸- مقیم بیگ ممسنی: ایران، ۹- بابا خلیل (خلیل) ممسنی: ایران، ۱۰- محمدخان بلوچ ممسنی: ایران، ۱۱- میری‌خان ممسنی، ۱۲- ولی‌خان ممسنی، ۱۲- خان علی‌خان ممسنی، ۱۳- محمدرضا خان دشمن زیاری ممسنی، ۱۴- شهباز خان ممسنی بلوچ، ۱۷- رستم‌خان ممسنی بلوچ، ۱۸- عبدالکریم براهویی، ۱۹- علی مردان خان براهویی سردار فتح محمدحسینی، ۲۰- سردار عارف جان محمدحسینی، ۲۱- سردار کی مهیم‌خان ممسنی: اتابکان لرستان زمانی، ۲۲- سردار امیرسیف‌الدین خان سیستانی ممسنی، ۲۳- سردار امیر کوچک‌خان سرابندی ممسنی، ۲۴- سردار محمد حسین‌خان سیستانی ممسنی، ۲۵- سردار علی حیدر محمدحسینی، ۲۶- میری‌خان ممسنی، ۲۷- باقر خان جاویدی، ۲۸- رئیس علی دلواری ممسنی تنگستانی، ۲۹- اسکندر بیگ ممسنی و ۳۰- امام قلی‌خان رستم (یوسفی، ۱۳۹۲).

خلاصه و نتیجه‌گیری

یکی از ایل‌های بزرگ عشایر ایران، ایل مَماسن (ممسنی) است. تاکنون آنچه درباره منشأ ایل ممسنی در نوشته‌ها دیده می‌شود، به نوشته حمدالله مستوفی منحصر می‌گردد که آغاز و ظهور این ایل را در اوایل قرن ششم و منشأ آن را از جبل‌السماق سوریه و ناحیه شامات معرفی می‌کند. اما نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که طوایف ممسنی عبارت‌اند از:

۱- ممسنی‌ها از قوم سغد بوده‌اند که بعداً به سیستان و استان فارس رفته‌اند. یکی از جهانگردان چینی که در اواخر حکوت ساسانیان از آسیای میانه بازدید کرده است، از ناحیه سغد به نام کشور سول (شول) یاد کرده است. قدیمی‌ترین سند درباره ارتباط اقوام شول، ممسنی و سغد مربوط به همین جهانگرد است.

۲- ممسنی‌ها از اقوام سکایی- پارتی متحد کورش در سغد بوده‌اند. روایات قومی ممسنی‌ها و تأکید به وابستگی ایشان به خاندان رستم و سکونت آن‌ها در سیستان دلیل این فرضیه است.

۳- ممسنی‌ها از طوایف پارسی بوده‌اند که کورش بزرگ گروهی از آن‌ها را برای دفاع از مرزهای شرقی ایران به شهر کورش در سرزمین سغد منتقل کرد.

۴- نام طایفه مردی یکی از ده طایفه قوم پارس در نام طوایف ممسنی: ده مرده، مردان شاهی، تیرمردانی و مرزیونی باقی مانده است. به گفته کورتیوس در جنگ گوگمل، فرماندهی سربازان پارسی، سغدی و مردی با آریوبرزن بود.

منابع

- افشار سیستانی. ایرج (۱۳۴۵). *نگاهی به سیستان و بلوچستان*. تهران: خضرای.
- امان‌اللهی بهاروند. سکندر (۱۳۷۰). *قوم لر: پژوهشی درباره پیوستگی قومی و پراکندگی جغرافیایی لرها در ایران*. تهران: آگاه.
- جانب‌اللهی. سعید (۱۳۶۲). *مقدمه‌ای بر شناخت طوایف سیستان*. تهران: مجموعه مقالات مردم‌شناسی دفتر دوم. تهران: مرکز مردم‌شناسی.
- حیبی فهلیانی. حسن (۱۳۷۱). *ممسنی در گذرگاه تاریخ*. شیراز: نوید شیراز.
- حسینی فسایی. میرزا حسن (۱۳۶۲ الف). *فارسانامه ناصری*. به کوشش دکتر منصور رستگار فسایی. جلد اول. تهران: امیرکبیر.
- (۱۳۶۲ ب). *فارسانامه ناصری*. به کوشش دکتر منصور رستگار فسایی. جلد دوم. تهران: امیرکبیر.
- دوبد. بارون (۱۳۷۱). *سفرنامه خوزستان و لرستان*. ترجمه محمدحسین آریا. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی
- دومورینی. ژ. (۱۳۷۵). *عشایر فارس*. ترجمه جلال‌الدین رفیع‌فر. تهران: انتشارات دانشگاه تهران
- زنگنه. حسن (۱۳۸۰). *جنوب ایران به روایت سفرنامه نویسان (سفرنامه سرجان ملکم)*. شیراز: انتشارات نوید
- سایکس. سرپرسی (۱۳۶۳). *تاریخ ایران*. ترجمه محمدتقی فخرداعی گیلانی، جلد دوم. تهران: انتشارات دنیای کتاب
- صفی‌نژاد. جواد (۱۳۸۱). *لرهای ایران*. تهران: آتیه.
- فلاند. اوژن (۱۳۵۶). *سفرنامه اوژن فلاند به ایران*. ترجمه حسین نور صادقی. تهران: اشرفی.
- قدوسی. محمد حسین (۱۳۳۹). *نادرنامه*. مشهد: انجمن آثار ملی خراسان.
- گرمودی. میرزا فتاح (۱۳۷۰). *سفرنامه ممسنی (به کوشش فتح‌الدین فتاحی)*. تهران: کتابخانه مستوفی.
- مالکی. ظریف (۱۳۸۷). *نوشتاری پیرامون زندگی سردار جمعه خان براهویی*.
- محمود. محمود (بی تا). *تاریخ روابط ایران و انگلیس در قرن نوزدهم*. جلد اول و سوم. تهران: اقبال.

- مردوخ کردستانی. شیخ محمد (۱۳۵۳). تاریخ کرد و کردستان یا تاریخ مردوخ. سنندج: غریقی.
- مرکز پژوهش‌های خلیج فارس و دریای عمان و سازمان برنامه و بودجه (۱۳۵۴). درآمدی مجمل بر مطالعه عشایر سیستان و بلوچستان. تهران: کتاب دوم و سوم.
- مستوفی. حمدالله (۱۳۵۳). نزهةالقلوب. تصحیح گای لسترنج. تهران: امیرکبیر.
- موریه. جاستی نین (۱۳۸۶). سفرنامه جیمز موریه: ایران، ارمنستان و آسیای کوچک (در سال‌های ۱۸۱۰ و ۱۸۱۶) تا قسطنطنیه. جلد دوم. تهران: توس
- موسوی نامی اصفهانی. میرزا محمد صادق (۱۳۶۳). تاریخ گیتی گشا در زندیه. تهران: اقبال.
- مهندس قاجار. محمدحسین (۱۳۷۸). راپورت سفر سال ۱۳۰۸ قمری. گردآورنده ایرج افشار. قم: مؤسسه فرهنگ و اطلاع‌رسانی تبیان.
- همتی. ابوذر (۱۳۸۸). سلسله مقالات مختلف پیرامون تاریخچه ممسنی. مجله فرهنگی اقتصادی فراسو فارس (ممسنی). شماره ۳.
- یوسفی. جلال (۱۳۹۲). مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی تحولات در ایلات و عشایر. به انضمام تحولات در ایل بزرگ ممسنی. تهران: کتاب اول.
-، یوسفی. محمدمهدی (۱۴۰۰). مقدمه‌ای بر مردم‌شناسی فرهنگی، با تأکید بر دگرگونی در فرهنگ، تمدن و هویت فرهنگی ایران. تهران: مدبران.
- یوسفی. محمدمهدی، حسین‌زاده کوهساری. علی (۱۳۹۶). شهرنشینی از سپیده دم تاریخ: تحلیل جامعه‌شناختی در باب شهرنشینی در دزفول. اصفهان: سناگستر.
- Masso. C. (1843). *Narrative of a Journey to Lakat, Eestren Balochestan*. London.